

علم قاضی در حقوق اسلام

چکیده

زمان تصدی امر قضا باشد یا قبل از آن. در این صورت تفاوتی ندارد که حصول علم در همان حوزه قضائی باشد یا در غیر آن. نظر دیگر عدم جواز است مطلقاً و معتقد است قاضی نمی‌تواند در هیچ یک از حقوق به علم خود عمل کند و تنها طریق اثبات دعوا، اقرار و بینه و قسم است.

نظر سوم با تفصیل بین حق الله و حق الناس معتقد است علم قاضی در حق الله حجت است و حق الناس باید به غیر علم خود استناد کند و نظر چهارم آن است که علم قاضی در حق الناس حجت است نه در حق الله، مشهور بین علمای امامیه رضوان الله تعالی علیهم همان قول اول است و بعضی از علما بر این نظر ادعای اجماع کرده‌اند، بنظر ما ترجیح با همین قول است که مستند به آیات و روایات معتبر می‌باشد

در بحث ادله اثبات دعوا این سؤال مطرح است که آیا قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند یا خیر؟

در حقوق موضوعه اقلان وجدانی قاضی ملاک صدور حکم است که باید از طریق سایر ادله ایجاد گردد.

در حقوق اسلام علم قاضی موضوع مستقلی است که در بین فقهاء در خصوص حجیت و عدم حجیت آن و اینکه آیا علم قاضی می‌تواند مستند حکم قرار گیرد یا نه و به عبارت دیگر قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند یا خیر چهار نظر وجود دارد. بعضی مطلقاً قائل به جواز شده‌اند و معتقدند علم قاضی یکی از طرق اثبات دعوا است، خواه در حق الله و خواه در حق الناس و اعم از اینکه حصول علم برای وی در

فصل ثابت می‌شود که علم قاضی حجت است. زیرا هیچ کس بین حدود از لحاظ اثبات فرق قائل نشده است، همچنین وقتی حجیت علم قاضی در حق‌الله که مبنی بر تخفیف است ثابت شود حجیت آن در حق‌الناس به طریق اولی ثابت خواهد شد. پس از این دو آیه چنین استفاده می‌گردد که علم برای قاضی حجت است و می‌تواند آنرا مستند حکم قرار دهد چه در حق‌الله و چه در حق‌الناس. از جمله آیات، آیاتی است که در آنها حکم به قسط و عدل و حق و ما انزل الله الزام گردیده است. مثل آیه ۴۷ از سوره مائده (و ان حکمت فاحکم بین الناس بالحق) و آیه ۵۳ از سوره مائده (فاحکم بینهم بما انزل الله) بیان استدلال اینکه هرگاه قاضی علم به موضوعی پیدا کرد مثل اینکه علم پیدا کرد زید زنا کرده یا مشروب خورده است و حکم به اجرای حد زنا یا شرب‌خمر دهد قطعاً این حکم، حکم به حق و حکم بما انزل الله است؛ چنانچه اگر علم پیدا کند به اینکه خانه ملک زید است و حکم به مالکیت خانه برای زید دهد و یا علم پیدا کند فلان زن زوجه زید است و حکم به زوجیت او دهد قطعاً این احکام، حکم به حق و قسط و عدل است و اگر برخلاف آن حکم دهد حکم برخلاف عدل و حق و برخلاف ما انزل الله داده است و اگر حکم ندهد استنکاف از حکم نموده است. در کتاب

و در این مقاله بشرح آن می‌پردازیم و استدلال براین قول را به طوری که استدلال بر دیگر اقوال هم پاسخ داده شود می‌آوریم.

بحث و بررسی

در خصوص اثبات حجیت علم قاضی در اسلام، آیات و روایاتی وجود دارد که می‌توان از آنها استظهار و به آنها استناد نمود از جمله آیه ۴۳ سوره مائده که می‌فرماید:

السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما. . . و آیه ۲ سوره نور که می‌فرماید: «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلده» از این دو آیه چنین استنباط می‌شود که خطاب در عبارات (فاقطعوا) و (فاجلدوا) به حکام و متصدیان امر قضاء است. حکم به قطع ید و اجرای تازیانه را موقوف بر ثبوت عنوان سارق و زانی قرار داده است و آنها را مقید به اثبات از طریق اقرار یا بینه نکرده، بلکه تحقق عنوان سارق و زانی و ثبوت آن نزد حاکم را ملاک قرار داده است. لذا هرگاه قاضی علم به وقوع سرقت یا زنا پیدا کند قطعاً موضوع نزد او ثابت شده و صدور حکم بر او واجب است و اگر به علم خود عمل نکند تخلف از حکم الهی کرده است، و هرگاه ثابت شود که در اجرای حد سرقت و زنا، قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند. در سایر حدود نیز باتوجه به عدم قول به

و به گوش نشنیده‌ام، یعنی علم ندارم، چگونه قضاوت کنم؟ خداوند هم می‌فرماید با بینه و قسم قضاوت را تمام کنید که این ظهور دارد براینکه استناد به بینه و یا قسم در صورت فقدان علم برای قاضی است و وقتی که علم وجود داشته باشد جایی برای تمسک به بینه و قسم نیست.

با روشن شدن مورد و معنی این روایات، مفاد روایاتی که در آنها طریق قضاوت به بینه و یمین منحصر گردیده روشن خواهد شد. از جمله آن روایات روایتی است از پیغمبر (ص) که می‌فرمودند: «انما اقاضی بینکم بالبینات و الایمان»^(۳) و بعضی به ظاهر حدیث تمسک نموده و از روایت چنین استظهار می‌کنند که کیفیت قضاوت منحصر به همین دو طریق است و علم قاضی خارج از این دو طریق است، پس حجیت ندارد، لکن ما می‌گوییم اولاً پیغمبر در مقام بیان کیفیت قضاوت در صورتی است که علم برای قاضی وجود نداشته باشد چون مواردیکه قاضی علم به موضوع داشته باشد نادر است و اغلب موارد که نزد قاضی مطرح می‌شود و قاضی اطلاعی از آنها ندارد، ذکری از علم به میان نیاورده و می‌فرماید: «اقاضی بینکم بالبینات و الایمان» یعنی در موارد عام چنین قضاوت می‌کنم به قرینه همان روایت سابق.

وسائل الشیعه روایتی به این مضمون آمده است که بعضی از انبیاء گذشته از قضاوت بین مردم شانه خالی می‌کردند و عذر می‌آوردند که چگونه حکم کنیم؟ درحالی که از کیفیت قضیه و موضوع بی‌اطلاع هستیم و علم به آن نداریم. خداوند به آنها می‌فرماید با استناد شهادت و بینه و اگر نبود به قسم دادن طرف مقابل قضاوت کنید.^(۱)

عباس‌تار یکی از روایات چنین است: «فقال کیف اقاضی بمالم ترعینی ولم تسمع اذنی؟ فقال إقض علیهم بالبینات و أضفهم الی اسمی یحلفون به الحدیث»^(۲) از این روایت استفاده می‌شود که قضاوت براساس علم و صحت آن نزد پیامبران امری مفروغ‌عنه بوده است و اگر علم به موضوع پیدا می‌کردند و از کیفیت واقعه مطلع می‌شدند قطعاً حکم می‌کردند. لذا مورد سؤال جائی است که چنین علم و اطلاعی وجود نداشته و چون موارد علم و اطلاع غالباً نادر و کم اتفاق می‌افتاده و در اکثر مواردی که محل ابتلاء برای قضاوت آنها بوده علم به قضیه نداشته‌اند، لذا با نگرانی سؤال می‌کرده‌اند که چگونه قضاوت کنیم که تعبیر این است (کیف اقاضی بمالم ترعینی ولم تسمع اذنی) استفاد از این عبارت این است که اگر دیده بودم یا شنیده بودم که جای سؤال نبود و قضاوت می‌کردم. اما باتوجه به اینکه به چشم ندیده

بینه یا اقرار نیاز به مطالبه ذی‌حق دارد و بعداز مطالبه ذی‌حق قضاوت صحیح است. دو شبهه در این روایات هست که باید رفع شود اول اینکه گفته شود این روایت راجع به امام معصوم است به قرینه اینکه فرمود «لانه امین الله فی خلقه» و شامل قضاوت غیر امام معصوم نمی‌شود، در پاسخ گفته می‌شود که در روایات از علماء به اماناء الله و حصون الاسلام تعبیر شده و قاضی هم عالم است.

دوم اینکه گفته شود این روایت برفرض اینکه دلالت بر حجیت علم قاضی داشته باشد، تنها ناظر به علمی است که از راه نظر و دیده حاصل شده باشد، چون می‌فرماید «الواجب علی الامام اذا نظر الی رجل یزنی...» و شامل مواردی که علم از طریق متعارف دیگر غیر از نظر حاصل شده باشد نمی‌شود، در پاسخ گفته می‌شود که هیچ خصوصیتی ندارد و قطعاً اقدام قاضی به اجراء حد از باب این است که با دیدن موضوع برای او روشن شده و نسبت به آن علم حاصل کرده است نه آنکه چون دیده است اجرای حکم کند.

از مجموع این ادله، آیات و روایات، چنین استفاده می‌شود که علاوه بر اینکه حجیت برای علم ذاتی است و علم قاضی برای او حجت است مثل سایر کسانی که علم به موضوعی پیدا می‌کنند؛ قاضی می‌تواند

ثانیاً: کلمه «انما» برای حصر حقیقی است، اما در جایی که قرینه در کار باشد، حمل به حصر اضافی می‌شود، و اینجا قرینه قطعی داریم که مراد در صورت غیر حصول علم است. زیرا در جایی که علم حاصل باشد که طریق قطعی است، جعل طریق ظنی در مقابل آن معقول نیست.

از جمله روایات، در روایت حسین بنی خالد عن ابی عبدالله آمده است: «قال: سمعته یقول الواجب علی الامام اذا نظر الی رجل یزنی او یشرب الخمران یقیم علیه الحدو لایحتاج الی بینه مع نظره لانه امین الله فی خلفه و اذا نظر الی رجل یسرق أن یزبیره و ینهاه و یمضی و یدعه قلت و کیف ذالك. قال لان الحق اذا کان لله فالواجب علی الامام اقامته و اذا کان للناس فهو للناس»^(۴) این روایت از روایاتی است که بالصراحه دلالت دارد بر اینکه قاضی در حقوق الله و حقوق الناس می‌تواند به علم خودش عمل کند، زیرا در مورد حق اله مثل زنا و شرب خمر می‌فرماید: قاضی مکلف است به استناد علم خودش حکم دهد و اقامه حد کند بدون اینکه احتیاج به بینه داشته باشد و اما در حق الناس می‌فرماید قضاوت باید بعد از مطالبه ذی‌حق باشد. معنی مطالبه ذی‌حق این نیست که قاضی نمی‌تواند به استناد علم خود قضاوت کند، بلکه مراد این است که در حق الناس قضاوت چه با استناد علم باشد یا

است و با دقت در آنچه که گفته شد دلیل آن روشن و شبیه برطرف خواهد شد و نیز از مجموع این ادله استفاده می‌شود که هیچ فرقی بین حقوق‌اله و حقوق‌الناس نیست و در هر مورد می‌تواند به علم خودش عمل کند و علم قاضی می‌تواند مستند و طریق اثبات دعوی باشد چون قاضی با علم خود موضوع و مصداق حق و عدل را تشخیص می‌دهد و به استناد آن حکم می‌کند، خواه موضوع جزائی باشد یا حقوقی. بنابراین علم قاضی در حقوق مدنی همانند حقوق جزائی در ابواب مختلف معاملات به معنی الاعم، در عقود و ایقاعات و در باب نکاح و طلاق و در باب وصیت و وقف و اثبات نسب و غیرها جریان دارد.

در قوانین جزائی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به تصویب رسیده است، مثل لایحه حدود و قصاص و دیات و مجازاتهای اسلامی، این مسئله آورده شد و لکن چون در تنظیم این قوانین بیشتر از کتاب تحریرالوسیله حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه استفاده شده است و حضرت امام مانند اکثر فقهاء این مسئله را در «کتاب القضاء» بطور مستقل به این شرح عنوان فرموده‌اند: «يجوز للقاضي ان يحكم بعلمه من دون بينه او اقرار او حلف في حقوق الناس و كذا في حقوق الله تعالى» (۵) و در ابواب مختلف جزایی مثل باب الزنا و باب

به استناد علم خود قضاوت کند و حکم بدهد. یعنی در حقیقت علم قاضی یکی از طرق اثبات دعوی است که قاضی براساس آن حکم می‌کند. زیرا وقتی قاضی علم پیدا کرد که زید مرتکب سرقت شده است، عنوان واقعی سارق را بر او منطبق می‌بیند و می‌گوید «هذا سارق» و از طرفی خود را مخاطب به خطاب «فاقطعوا» می‌داند، پس ملزم است که حکم‌الله را اجرا کند یا حکم بدهد و نیز وقتی علم پیدا کرد مالی که در تصرف زید است ملك عمرو است، پس مالکیت عمرو را حق می‌داند و حکم به مالکیت عمرو بر مال را حکم به حق و حکم به قسط و عدل می‌داند.

لذا خود را مأمور به «فاحكم بين الناس بالحق» می‌بیند و باید حکم بدهد. پس اینکه بعضی از مخالفین این قول استدلال می‌کنند که حجیت علم قاضی برای او ثابت است، چون حجیت علم ذاتی است؛ اما اینکه قاضی بتواند به استناد علم خود قضاوت کند و آن علم را مستند دعوی و طرق اثبات دعوی قرار دهد ثابت نیست و نیاز به دلیل دارد و دلیل براین امر نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن هست. می‌گویند در مواردی که قاضی علم به موضوع دارد و دلیل بر اثبات دعوی مثل بینه یا اقرار نیست قاضی نباید حکم دهد بلکه استنکاف از حکم بنماید، قولی بی‌وجه و بی‌اساس و من غیرتحقیق

نتیجه‌گیری:

از مجموع این استدلالات و استظهارات همان قول مشهور ثابت می‌گردد که علم برای قاضی حجت است و می‌تواند مستند حکم قرار گیرد؛ در مطلق حقوق حقایق و حق الناس و در ضمن استدلال اقوال دیگر هم نیز پاسخ داده شده و وضعیت آنها روشن گردید.

۱- علمی که برای قاضی حجت است و می‌تواند به استناد آن قضاوت نماید علمی است که از طریق متعارف برای او حاصل شده باشد، یعنی طریقی که نوع مردم از آن طریق علم حاصل می‌کنند و برطبق آن ترتیب اثر می‌دهند. اما اگر مثلاً در خواب ببیند که زید در خانه سکونت داشته و یا زمینی در تصرف اوست و از این طریق علم حاصل کند که زید مالک آن خانه یا زمین است، این علم اعتباری ندارد و نمی‌تواند به استناد چنین علمی قضاوت کند. چون علم حاصل از طریق خواب دیدن یا تفأل به قرآن زدن یا با رمل و اسطرلاب علم حاصل کردن اینها علم حاصل از طریق متعارف نیست. بلی اگر از راه تحقیقات و آزمایشات علمی علم برای وی حاصل شود می‌تواند معتبر باشد.

۲- قاضی که علم برای او معتبر است فرق نمی‌کند مجتهد مطلق باشد یا غیر مجتهد و مأذون در قضاوت. زیرا ادله

اللواط و باب السرقة و امثال ذلك مجدداً مطرح نفرموده‌اند مگر بطور نادره. در قوانین جزائی ما هم به همین منوال عمل شده و در ماده ۱۰۵ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰ مسئله را به طور کلی ذکر کرده‌اند در سایر ابواب در طریق اثبات جرم، علم را خصوصاً ذکر نکرده‌اند، مگر باز به صورت نادر. گرچه مناسب بود این امر رعایت شود و در هر بابی در بیان طرق اثبات آن جرم، علم قاضی را هم ذکر می‌کردند و شاید انشاء الله در بازنگری اصلاح شود. بنابراین قضات محترم و گرامی نمی‌توانند بگویند در باب زنا مثلاً علم قاضی حجت است و می‌تواند به استناد آن حکم بدهد چون قانون یکی از طرق اثبات زنا را علم قاضی قرار داده است؛ اما در باب لواط مثلاً علم قاضی حجت نیست چون در این باب ذکر نشده است. چون عرض کردم که مسئله به عنوان مستقل و کلی بیان شده و در همه ابواب فقهی باید به همان مسئله استناد شود. با همین بیان ما موضوع را تسری می‌دهیم به حقوق مدنی و عرض می‌کنیم گرچه در ابواب مختلف قانونی مدنی استناد به علم قاضی ذکر نشده است، ولی قضات محترم باید به همان مسئله کلی و ماده قانون عام تمسک نموده و علم قاضی را در آن ابواب حجت دانسته و به استناد آن قضاوت نمایند.

می‌داند ادعای او خلاف واقع است و بینه شهادت برخلاف حق می‌دهد؛ یا بینه شهادت می‌دهند به زوجیت زنی برای زید برای وقفیت زمینی و غیر اینها ولی قاضی علم به کذب آنها دارد؛ در تمام این موارد قاضی موظف است به علم خود عمل کند و بینه و اقرار و قسم در مقابل علم قاضی هیچ ارزش و اعتباری ندارد. امام رضوان الله تعالی علیه در ذیل همان مسئله ۸ که گذشت می‌فرماید: «لایجوز له الحكم بالبینه اذا كانت مخالفه لعلمه، او احلاف من یكون کاذباً فی نظره»

علت عدم اعتبار این امور در مقابل علم این است که حجت بینه و اقرار و قسم طریقی است و جعل طریق برای کسی است که واقع را نمی‌داند و برای او روشن نیست و دسترسی به حق و واقع ندارد و جاهل است. اما کسی که علم به واقع دارد جعل طریق ظنی برای او معنی ندارد. علاوه بر اینکه وجوب ترتیب اثر واقع بر مؤدای طریق مجعول مقید به این است که علم به خطای طریق و کذب شهود نداشته باشد ولی اگر قاضی علم به خطای بینه و یا کذب آنها داشته باشد حجیت آنها برای او معقول نیست، زیرا احکام ظاهریه که از طریق و امارات استفاده می‌شود در موضوع آنها شك به واقع اخذ شده یعنی در زمینه شك به واقع طریق برای او حجت است و با علم

اعتبار علم برای قاضی اطلاق دارد و هر دو مورد را شامل می‌شود و دلیلی برای تقیید وجود ندارد.

۳- قاضی لازم است مستند علم خود را بیان کند. یعنی امارات و قرائن و شواهدی را که از مجموع آنها علم حاصل نموده یک‌یک ذکر کند تا هم مستند او قوی و محکم و غیرقابل خدشه باشد و هم از اتهام و سوءظن مبرا باشد.

۴- در صورتی که قاضی موضوعی را که نزد او مطرح است علم به آن دارد و واقع امر را می‌داند چه در امر حقوقی باشد یا جزائی لکن بینه برخلاف او شهادت می‌دهند یا منکر بر خلاف آنچه او عالم است قسم یاد می‌کند یا اقرار و اعتراف بر خلاف او می‌کند؛ مثلاً اولیاء دم ادعا می‌کنند زید قاتل است و بینه هم اقامه می‌کنند بر علیه زید، لکن قاضی عالم است که زید قاتل نیست؛ یا زید هم اعتراف به قتل می‌کند لکن قاضی می‌داند او قاتل نیست و تبانی بر این امر نموده‌اند تا بعداً او را عفو کنند و قاتل هم شناخته نشود؛ یا زید منکر قتل است و قسم یاد می‌کند که او قاتل نیست ولی قاضی عالم است که او قاتل است و قسم دروغ می‌خورد؛ یا در امر حقوقی مثلاً خانه‌ای را که عمرو در آن نشسته و در تصرف دارد زید ادعای مالکیت آن را دارد و برطبق آن بینه اقامه می‌کند لکن قاضی

به واقع موضوع حجیت منتفی است و حجیت آن طریق در مقابل علم معقول نیست. بنابراین بطور کلی در هر موردی که قاضی از طریق متعارف علم به واقعه و قضیه مطروحه پیدا کرده چه در امر جزائی باشد و یا در امر حقوقی، شهادت شهود یا قسم و حتی اقرار منکر بر خلاف علم او اعتبار ندارد و قاضی موظف است در تمام این موارد براساس علم خودش حکم بدهد.

منابع

- (۱) - حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، روایات باب ۱ از ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی
- (۲) - همان منبع، روایت ۲ از همان باب.
- (۳) - همان منبع، روایت ۱ از باب ۲.
- (۴) - همان منبع، روایت ۳ از باب ۲.
- (۵) - امام خمینی، تحریر الوسیه، کتاب القضاء، القول فی صفات القاضی وما یناسب ذلك، مسأله ۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی